



حسین فصیحی

## هشدار به خانواده‌ها در مراقبت از کودکان

این روزها پرورنده‌های بسیاری با موضوع تعرض به کودکان در محاکم کیفری یک استان تهران در حال رسیدگی است. مر تکبان این پرورنده‌ها مهاجران غیرقانونی هستند که وارد کشور می‌شوند. بی تفاوتی ساختارهای قانونی کشور نسبت به کنترل مرزها در چند دهه گذشته منجر به بروز آسیب‌های اجتماعی بسیار شده است. بخش عمده‌ای از افرادی که به صورت غیرقانونی وارد کشور می‌شوند با هویت‌های جعلی زندگی می‌کنند و بعد از بروز جرم از شهری به شهر دیگر مهاجرت می‌کنند و به حیات مجرمله خود ادامه می‌دهند که پرورنده‌های بسیاری در این باره منتشر کرده‌ایم.

کودکان از جمله افراد آسیب‌پذیر جامعه هستند که قدرت دفاع ندارند و در صورتی که مراقبت‌های لازم از آنها صورت‌نگیرد به راحتی در معرض آسیب یا سوءاستفاده قرار می‌گیرند. آسیب‌های جنسی که متوجه کودکان می‌شوند زندگی آنها و خانواده‌هایشان را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. خطر مورد اشاره در مناطقی که به کارگیری مهاجران غیرقانونی در حال انجام است اعلام شده است، بنابراین توصیه‌های مراقبتی از کودکان باید از سوی خانواده‌ها در این مناطق به شدت مورد توجه قرار گیرد. اخبار و گزارش‌های جرائم علیه اطفال خصوصا جرائم جنسی به دلیل پیامدهای ناگواری که به دنبال دارد از سوی رسانه‌های رسمی یا منتشر نمی‌شود یا با احتیاط زیاد منتشر می‌شود، بنابراین عدم انتشار این دست از اخبار و گزارش‌ها به منزله عدم شکل‌گیری پرورنده‌هایست.

این روزها خانواده‌های بسیاری با آسیب‌مورد اشاره درگیر هستند که مرتکبان آن مهاجران غیرقانونی هستند که با یادداشت شده یا متواری هستند که ساختارهای سیاسی و قانونی باید برای مقابله با سوانمای مهاجران غیرقانونی به دنبال یک راهکار عملی و اساسی باشند.

اتباع ایرانی در صورتی که به صورت غیرمجاز وارد کشورای دیگر شوند به سرعت بازداشت می‌شوند و در شرایط خیلی دشوار قرار می‌گیرند، بنابراین شدت سخت‌گیری‌ها سبب شده رغبت برای ورود غیرمجاز به کشورهای دیگر در کمترین حد ممکن قرار گیرد. بی تفاوتی نسبت به این پدیده غیرمجاز علاوه بر آسیب‌های اجتماعی که به دنبال داشته و دارد، ساختار امنیتی راهم با چالش‌های زیاد مواجه خواهد کرد. مثل حمله‌های که از سوی مهاجران غیرقانونی در حرم رضوی رقم خورد و به شهادت طلاب جهادی منجر شد. جمهوری اسلامی در چنددهه گذشته به دلیل حسن همجواری و اشتراکات مذهبی و فرهنگی همواره پذیرای مهاجران قانونی بوده، اما پذیرایی نباید به قیمت از دست رفتن ساختارهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی تمام شود.



سارقان مسلح بعد از اینکه مرد طلا فروش را به شدت مجروح کردند موفق شدند، طلاهای او را اسرقت کنند. متهمان بعد از دستگیری با قرار وثیقه آزاد شدند و برای جلب رضایت طلافروش وی را به مرگ تهدید کردند. درگیری بین طلافروش و سارقان سرانجام به قتل یکی از همراهان سارقان منجر شد، بنابراین شاکي این بار به اتهام قتل بازداشت و به قصاص محکوم شد. او در مدت ۹سالگی که در زندان به سر می‌برد، برای جلب رضایت اولیای دم تلاش کرده و در حالی که توانسته رضایت چند نفر از آنها را جلب کند، برای جلب رضایت بقیه ناکام مانده در زندان بلا تکلیف است.

به گزارش جوان، پاییز سال ۹۲ به مأموران پلیس تهران خبر رسید سارقان با حمله به مردی طلافروش وی را زخمی و از محل گرفته‌اند. مرد طلافروش که ر ضامن داشت و به علت شدت جراحت در بیمارستان بستری بود به پلیس گفت: «امشب از مغازه به خانه برمی‌گشتم و در حالی که مقداری طلا همراهم بود، چند سارق به من حمله کردند. آنها مرا با ضربات قمه زخمی کردند و بعد از سرقت طلاهایم گریختند.»

آن مرد بعد از طرح این شکایت تحت درمان قرار گرفت و بعد از بهبود نسبی برای چهره نگاری به اداره آگاهی رفت، اما توانست چهره سارقان را شناسایی کند. تحقیقات برای شناسایی سارقان

ادامه داشت تا اینکه چند ماه بعد آنها در سرقت دیگری دستگیر شدند و در روند بازجویی‌ها به سرقت از صاحب طلافروشی نیز اعتراف کردند، سپس با قرار وثیقه آزاد شدند.

پرورنده در جریان بود که خبر رسید سارقان بعد از آزادی از زندان برای جلب رضایت طلافروش به سرعاع وی رفته و با او درگیر شده‌اند و در جریان درگیری یکی از سارقان جان باخته گرفت و گفت: «بعد از اینکه سارقان مرا زخمی کردند، راهی بیمارستان شدم و حدود ۱۴ میلیون تومان هزینه کردم. آنها بعد از اینکه با قرار وثیقه آزاد شدند، سراغم آمدند تا رضایت بگیرند، اما قبول نکردم. چند باری به مغازه و خانه‌ام آمدند تا آخرین بار برایشان شرط گذاشتم، اگر مبلغی که هزینه در مانم شده است را پرداخت کنند رضایت می‌دهم.»

متهم ادامه داد و گفت: «سارقان شرطم را قبول نکردند و گفتند همین که طلاهایم را پس داده‌اند، کافی است. بالاخره این کشش و قوس‌ها ادامه پیدا کرد تا قرار شد روی همدیگر رابینیم و آخرین صحبت‌ها را با هم داشته باشیم. روز حادثه از ترس یک اسلحه همراهم بردم، چون آنها آدم‌های خشنی بودند و می‌ترسیدم به من آسیبی برسانند. همین هم شد سر قرار آنها با من درگیر شدند و به طرفم حمله کردند. چاره‌ای نداشتم جز اینکه یک تیر هوایی شلیک

مهاجر غیر قانونی افغان که متهم است

در جریان یک نزاع مرد میانجیی را به قتل رسانده است، با یادداشت شد. متهم مدعی است برای عملی کردن شرط خانواده دختر مورد علاقه‌اش به صورت غیر قانونی وارد ایران شده بود که دستش به خود آلوده شد.

به گزارش جوان، نیمه‌شب جمعه ۱۳۰دیپهشت اسمال قاضی محمد رضا صاحب‌جمعمی بازپرس ویژه قتل دادسرای امور جنایی تهران با تماس تلفنی مأموران کلانتری ۱۶۰خرانه از قتل پسر جوانی در یکی از خیابان‌های حوالی خزانه با خبر و همراه تیمیی از کار آگاهان اداره‌دهم پلیس آگاهی راهی محل شد. تیم جنایی در

محل حادثه روبه‌روی کارگاه خیاطی با جسد مرد ۳۰ساله‌ای به نام سامان روپرو شدند که حکایت از آن داشت در درگیری با اصابت ضربه پنج گوشه‌ای به قلبش به قتل رسیده است. بررسی‌های مأموران پلیس نشان داد این درگیری مرگبار دقایقی قبل بین دو پسر جوان با دو کارگر کارگاه خیاطی که هر دو افغان هستند، رخ داده است که در جریان آن سامان برای میانجیگری وارد درگیری می‌شود، اما با ضربه پنج گوشی پسر افغان به کام مرگ می‌رود.

همچنین مشخص شد قاتل در این درگیری از سوی مأموران کلانتری بازداشت شد، اما افراد

دیگر موفق به فرار شدند. صبح دیروز قاتل که پسر ۲۲ساله‌ای به نام محب است به دادسرای امور جنایی تهران منتقل شد و در بازجویی‌ها با اظهار پشیمانی به قتل مرد ایرانی اعتراف کرد. متهم در ادامه برای تحقیقات بیشتر به دستور باز پرس جنایی در اختیار کارآگاهان اداره‌دهم پلیس آگاهی قرار گرفت.

محب لباس آستین کوتاه و شلوار پاره و کهنه به تن دارد، با دستای دستپنند زده و پاهایی در غل و زنجیر مقابل قاضی روی صندلی نشسته است و با گریه به قتل اعتراف می‌کند. او عاشق دختری در افغانستان است که پدرش

بگیریم که با هم درگیر شدیم و من به اشتباه مرد میانجیگر را زدم. (گریه می‌کند)
چرا گریه می‌کنی؟
دلَم برای دختر مورد علاقه‌ام تنگ شده است. پدرش شرط گذاشته بود در صورتی با ازدواج ما موافقت می‌کند که به ایران بیایم و من هم برای رسیدن به دختر مورد علاقه‌ام غیر قانونی به ایران آمدم و ای کاش نمی‌آمدم.

چرا شرط گذاشته بود؟

می‌گفت همه بستگانش به ایران رفته‌اند و با پول و طلاي زیادی به افغانستان برگشته‌اند و زندگی خوبی دارند. شرط گذاشت به ایران بیایم و با دست پر به خواستگاری دخترش بروم. من می‌ترسیدم و شنیدم بودم که افراد زیادی هنگام ورود غیر قانونی به ایران در کوه و بیابان

## مردی که قرار بود داماد شود، قاتل شد

شرط گذاشته باید برای کار به ایران بیايد و بعد با دست پر به خواستگاری دخترش برود. با هزار ترس و لرز چند ماه قبل به صورت غیر قانونی پس از عبور راه‌های صعب العبور و بازی با جاننش وارد ایران می‌شود به امید اینکه پولدار شود و به کشورش برگردد و به عشقش برسد. می‌گوید: از ورود غیر قانونی به ایران می‌ترسیدم، چون شنیده بودم افراد زیادی در بین راه جان خودشان را از دست می‌دهند، اما برای ازدواج با دختر مورد علاقه‌م راه کوه و بیابان را گرفتم و به ایران آمدم که شاید به آرزویم برسم. کاش نمی‌آمدم و الان قاتل نبودم.

جان خود را از دست می‌دهند. خیر داشتم در مرز ما را به صورت گروه‌های ۲۰ و ۲۵ نفره داخل خودروی سواری به مرکز ایران منتقل می‌کنند و گاهی هم در تصادفات مرگبار تعداد زیادی جانشان را از دست می‌دهند، اما برای رسیدن به عشقم با ترس و لرز به ایران آمدم. چطور ی وارد ایران شدی؟

من همراه تعداد دیگری از مرز پاکستان از راه کوهستانی و مناطق صعب العبور وارد ایران شدم و حتی در میانه راه یکی از همراهانم از کوه سقوط کرد و جان باخت، اما ما سالم وارد ایران شدیم. حرف آخر.

قرار بود به زودی داماد شوم اما الان قاتل شدمم و خیلی پشیمانم.



قبول این موضوع برای بار اول خیلی سخت بود نمی‌خواستم قبول کنم محمد رفتنی است. تا اینکه برای سومین باری که پزشک محمد با ما صحبت کرد و گفت محمد ماندنی نیست بالاخره تسلیم خواست خدا شدیم.

به شما گفتند قرار است چه اعضای از بدنش اهداء شود؟

وقتی شوهرم می‌خواست رضایتنامه ارضا کند برای اینک شرط گذاشت و آن شرط این بود که به صورت پسر دست زنند. آنها هم قبول کردند و تنها سه عضو بدنش از جمله قلب، کبد و کلیه‌ها اهدا شد.

روز اهدا عضو در بیمارستان بودید؟

خیر، نمی‌توانستیم آن لحظه‌ای که محمد را به اتاق عمل می‌بردن تحمل کنیم. تنها دختر عموی او لحظه اهدای عضو در بیمارستان بود که حالا هم شرایط روحی خوبی ندارد و تحت نظر پزشک قرار دارد.

چه احساسی از تصمیمی که گرفته‌اید دارید؟

از نبود محمد خیلی ناراحتم، اما ته دلم از کاری که کرده‌ام راضی هستم. خدا روشکر که احساسات پدر و مادر بودن اجازه‌ندادن این فرصت را از دست بدهیم. فقط خیلی دلم می‌خواهد کسی را که گیرنده عضو بوده است، ببینم. انگار محمد است که نفس می‌کشد.

### درگیری مرگبار پیک موتوری‌ها بر سر افزایش حقوق

درگیری چند پیک موتوری در یکی از خیابان‌های شمالی تهران به مرگ یکی از آنها پایان یافت.

به گزارش جوان، شامگاه جمعه ۳۰دیپهشت اسمال به مأموران پلیس خبر رسید، چند پسر جوان در یکی از خیابان‌های منطقه نیاوران درگیری خونینی را رقم زداند. برسی‌های مأموران پلیس نشان داد این درگیری بین شش پسر جوان که همگی به عنوان پیک موتوری در مغازه‌ای مشغول به کار هستند، دقایقی قبل رخ داده است که در جریان آن دو نفر زخمی و به بیمارستان منتقل شدند. در حالی که مأموران پلیس سه نفر از متهمان را دستگیر کرده بودند، با خبر شدند یکی از افراد زخمی بمادام شنبه ۱۳دیپهشت بر اثر شدت جراحات در بیمارستان به کام مرگ رفته است. بدین ترتیب با اعلام خبر مرگ پسر جوان پرورنده وارد مرحله تازه‌ای شد و تیمی از کارآگاهان اداره‌دهم پلیس آگاهی به دستور قاضی محمد رضا صاحب جمعمی، باز پرس ویژه قتل دادسرای امورجنایی تهران وارد عمل شدند. یکی از متهمان گفت: «ما همه به عنوان پیک موتوری کار می‌کردیم و به حق و حقوقمان معترض بودیم، ما تصمیم گرفتیم کار را تعطیل کنیم تا صاحب کارمان حقوق بیشتری به ما بدهد، اما مقتول و دوستش قبول نکردند که با هم درگیر شدیم و این اتفاق رخ داد. پس از درگیری یکی از دوستان ما فرار کرد و مأموران ما سه نفر را دستگیر کردند.»

همزمان با انتقال جسد به پزشکی قانونی مأموران در تلاشند تا همدست متهمان را دستگیر و زوایای پنهان این حادثه را بر ملا کنند.

### رضایت مادر

## از بخشش اعضای بدن فرزند محبوبه قربانی

محبوبه قربانی

علاقه بسیاری داشت و توانسته بود در مسابقات اسب‌دوانی چند مدال بگیرد. در یکی از تمرین‌هایش از روی اسب به زمین سقوط کرد و به یکی از بیمارستان‌های شیراز منتقل شد. او چند روز در کما بود و تلاش پزشکان برای توی وی ثمر نداشت و با رضایت خانواده‌اش اعضای بدنش در بیمارستان امام خمینی تهران به بیماران نیازمند زندگی دوباره بخشید که در این باره با مادرش به گفت‌وگو نشستیم.

چند فرزند داردید و محمد فرزند چندم خانواده بود؟

سه فرزند داشتم. دو پسر و یک دختر. محمد پسر بزرگ‌ترم بود که خدا او را از ما گرفت.

متاهل بود؟

خیر، قرار بود برایش به خواستگاری برویم که فرصت نشد.

محمد شغل دیگری داشت؟

خیر. او لایسنس حسابداری داشت، اما غیر از مری سواری شغل دیگری نداشت.

شما از شغلش راضی بودید؟

محمد در مدتی که سواری کاری می‌کرد چند بار زمین خورده بود و دست و پایش شکسته بود. به همین خاطر از وی خواستیم این شغل را رها کند و دنبال شغل دیگری برود، اما قبول نکرد و می‌گفت عاشق اسب است و نمی‌تواند از این کار دل بکند.

از روز حادثه تعریف کنید. چطور فهمیدید محمد در بیمارستان است؟

بعدازظهر روز جمعه ۲۷ اسفند سال گذشته بود. من مشغول کار خانه بودم که تلفن‌نگ زد. آن‌را برداشتم و دوست محمد گفت پسرم از اسب افتاده و در بیمارستان است. بلافاصله همراه شوهرم به بیمارستان رفتم که متوجه‌شدیم او بیهوش شده است. مضطرب بودم روی صندلی راهروی بیمارستان نشسته بودم و همین طور دعا می‌کردم و خدا را صدای دم که شوهرم گفت سطح هشتریی محمد پایین است و به کما رفته است او گفت تنها کاری که باید انجام دهم دعااست تا خدا بخواهد زودتر به هوش بیاید. هر نذری بودت کردم و فقط خدا را صدای زدم، ولی سرنوشت محمد طور دیگری رقم خورد.

در باره اهدای اعضای بدن محمد خود دکتر با شما صحبت کرد؟

پزشک وقتی از زنده ماندن پسرم ناامید شد، شوهرم را به اتاقی دعوت کرد و در این باره با او صحبت کرد. او گفته بود پسرمان مرگ مغزی شده‌است و سطح هشپاری اش خیلی پایین است به همین خاطر امیدوی به زنده بودن او نیست. آن پزشک از شوهرم خواسته بود، رضایت دهیم تا اعضای بدنش اهدا شود.

همان موقع پذیرفتید؟

قبول این موضوع برای بار اول خیلی سخت بود نمی‌خواستم قبول کنم محمد رفتنی است. تا اینکه برای سومین باری که پزشک محمد با ما صحبت کرد و گفت محمد ماندنی نیست بالاخره تسلیم خواست خدا شدیم.

به شما گفتند قرار است چه اعضای از بدنش اهداء شود؟

وقتی شوهرم می‌خواست رضایتنامه ارضا کند برای اینک شرط گذاشت و آن شرط این بود که به صورت پسر دست زنند. آنها هم قبول کردند و تنها سه عضو بدنش از جمله قلب، کبد و کلیه‌ها اهدا شد.

روز اهدا عضو در بیمارستان بودید؟

خیر، نمی‌توانستیم آن لحظه‌ای که محمد را به اتاق عمل می‌بردن تحمل کنیم. تنها دختر عموی او لحظه اهدای عضو در بیمارستان بود که حالا هم شرایط روحی خوبی ندارد و تحت نظر پزشک قرار دارد.

چه احساسی از تصمیمی که گرفته‌اید دارید؟

از نبود محمد خیلی ناراحتم، اما ته دلم از کاری که کرده‌ام راضی هستم. خدا روشکر که احساسات پدر و مادر بودن اجازه‌ندادن این فرصت را از دست بدهیم. فقط خیلی دلم می‌خواهد کسی را که گیرنده عضو بوده است، ببینم. انگار محمد است که نفس می‌کشد.

### درگیری مرگبار پیک موتوری‌ها بر سر افزایش حقوق

درگیری چند پیک موتوری در یکی از خیابان‌های شمالی تهران به مرگ یکی از آنها پایان یافت.

به گزارش جوان، شامگاه جمعه ۳۰دیپهشت اسمال به مأموران پلیس خبر رسید، چند پسر جوان در یکی از خیابان‌های منطقه نیاوران درگیری خونینی را رقم زداند. برسی‌های مأموران پلیس نشان داد این درگیری بین شش پسر جوان که همگی به عنوان پیک موتوری در مغازه‌ای مشغول به کار هستند، دقایقی قبل رخ داده است که در جریان آن دو نفر زخمی و به بیمارستان منتقل شدند. در حالی که مأموران پلیس سه نفر از متهمان را دستگیر کرده بودند، با خبر شدند یکی از افراد زخمی بمادام شنبه ۱۳دیپهشت بر اثر شدت جراحات در بیمارستان به کام مرگ رفته است. بدین ترتیب با اعلام خبر مرگ پسر جوان پرورنده وارد مرحله تازه‌ای شد و تیمی از کارآگاهان اداره‌دهم پلیس آگاهی به دستور قاضی محمد رضا صاحب جمعمی، باز پرس ویژه قتل دادسرای امورجنایی تهران وارد عمل شدند. یکی از متهمان گفت: «ما همه به عنوان پیک موتوری کار می‌کردیم و به حق و حقوقمان معترض بودیم، ما تصمیم گرفتیم کار را تعطیل کنیم تا صاحب کارمان حقوق بیشتری به ما بدهد، اما مقتول و دوستش قبول نکردند که با هم درگیر شدیم و این اتفاق رخ داد. پس از درگیری یکی از دوستان ما فرار کرد و مأموران ما سه نفر را دستگیر کردند.»

همزمان با انتقال جسد به پزشکی قانونی مأموران در تلاشند تا همدست متهمان را دستگیر و زوایای پنهان این حادثه را بر ملا کنند.

مفقودی

برگ سبز ماشین سواری پراید به رنگ دودی روغنی به شماره موتور ۰۰۵۸۱۵۷ و به شماره شاسی ۵۱۴۱۲۲۷۷۵۴۶۳۶۷ به شماره پلاک ۱۳۵۵۲۳ – ایران ۳۵ به نام مریم حسن پور نانساء مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.   تیریز

مفقودی

برگ سبز ماشین وانت پیکان به رنگ سفید روغنی به شماره ۰۲۶۶۲۰۱۱۴۸۹۰ و به شماره شاسی NAAA۴۶AA۳AG۱۰۷۶۰۴ به شماره پلاک ۰۸۵۲۱۳ – ایران ۳۵ به نام زینال محمد پور مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.   تیریز

## حوادث

سرویس حوادث ۸۸۴۹۸۴۳۵